

خاطرات

پوشه
بیتال جامع علوم انسانی

- سابقه خاطره‌نگاری در ایران / دکتر احمد اشرف
- نگاهی گذرا به زندگینامه‌نویسی / فرشته مولوی
- البرز و معلمان آن / دکتر کاتوزیان / فرزانه قوجلو
- گوشه‌ای از خاطرات عباس آرام / دکتر ابراهیم تیموری
- چهل دوستی با روان‌فرهادی / محمد آصف فکرت

خاطره‌نگاری، که در معنای گسترده‌اش پایبند هیچ‌یک از صور بیان ادبی نیست، به نویسندۀ خاطره این مجال را می‌دهد تا از هر شیوه و ابزاری که در دسترس اوست برای روایت دیده‌ها و شنیده‌ها و بیان داستان زندگی و شرح روحيات و خَلقیات و حالات درونی خویش سود جوید. بدین سبب به دشواری می‌توان شکلی از صور ادبی و نوشتاری را در بایگانی تاریخ یافت که خاطره‌نگاری در قالب آن نیامده باشد. از همین رو خاطرات ایرانی در ادوار گوناگون را باید در لابلای سنگ‌نوشته‌های پادشاهان هخامنشی و ساسانی، در آثار وقایع‌نگاران درگاه شاهان و روزنامه‌ی خاطرات اهل دیوان، و در گنجینه‌ی پهناور ادب فارسی جست‌وجو کرد.

در این مقاله نگاهی کوتاه خواهیم داشت به سابقه‌ی خاطره‌نگاری در ایران باستان و نیز سابقه‌ی خاطره‌نگاری از سده‌های میانه تا اوایل قرن نوزدهم.

۱. سابقه‌ی خاطره‌نگاری در ایران قدیم

خاطره‌نگاری، ابتدا در تمدن باستانی مصر پدید آمد و آنگاه در تمدن‌های کلدانی و آشوری رونق گرفت و در عصر هخامنشی وارد مرحله‌ای تازه شد.^۱ مصریان عهد عتیق

۱. برای اثر کلاسیک درباره‌ی آغاز خاطره‌نگاری در تمدن‌های خاورمیانه ن. ک. به :

بر این باور بودند که زندگی جاودان در آخرت وابسته به ادامه وجود این جهانی فرد آدمی، یعنی بر جای ماندن خاطرات او و جسد مومیایی شده اوست. از این رو مقابر و معابد خود را به عنوان زیستگاهی جاودانی، به تصاویر و یادمانده‌های درگذشتگان می‌آراستند. اما یادمانده‌های مقابر و معابد از ذکر اعمال واجب و مستحب و لذت‌های مجاز، که در هر مورد تکرار می‌شد، فراتر نمی‌رفت و جز حَسَب و نَسَبِ درگذشته چیزی از حدیث نفس او به یادگار نمی‌گذاشت.^۱

دومین مجموعه بزرگِ خاطره‌نگاری در کتیبه‌های معابد آشوری بر جای مانده است. تحول عمده‌ای که آشوریان پدید آوردند آن بود که منشیان درباری، در کتیبه‌نگاری بناهای تاریخی، از تعارفات متداول درباره اهدای بنا از سوی پادشاهان کاستند و به جای آن به وقایع نگاری اعمال و آثار آنان پرداختند. این ابداع سرآغاز وقایع نگاری درباری و خاطره‌نگاری شاهانه شد که در عهد هخامنشی و ساسانی در میان شاهزادگان یونانی تداوم یافت و با خاطرات آگوستوس، امپراطور روم، در تاریخ غرب شهرت گرفت.^۲

سومین مجموعه خاطره‌نگاری در عهد باستان، که از نظر تاریخ ایران نیز اهمیت دارد، خاطرات افسانه‌گونه‌ایست که در کتاب‌های مقدس قوم یهود روایت شده‌اند. با آنکه در چند کتاب عهد عتیق اشاره‌هایی به برخی از وقایع دوران پادشاهان ماد و هخامنشی شده است، اما کتاب‌های عزرا و نحمیا هم از نظر سبک و شکل و هم از نظر محتوای تاریخی به گونه‌ای تدوین شده‌اند که در تاریخ خاطره‌نگاری با اهمیت و قابل بررسی هستند.

عزرا و نحمیا دو کتاب مقدس عهد عتیق‌اند که تاریخ یهود را از سال ۵۳۸ تا ۴۲۳ پیش از میلاد شرح می‌دهند. این دوران با فرمان کوروش بزرگ برای آزادی قوم یهود از اسارت بابل و بازگشت آنان به اورشلیم آغاز می‌شود و تا نهمین سال پادشاهی داریوش دوم هخامنشی، که از سال ۴۳۲ تا ۴۰۳ پیش از میلاد شاهنشاهی کرده است، ادامه می‌یابد. کتاب عزرا واقعه بازگشت ۱۵۰۰ خانوار یهود به ارض موعود را در عهد شاهنشاهی اردشیر اول هخامنشی (موسوم به درازدست که از سال ۴۶۴ تا سال ۴۲۳ پیش از میلاد حکومت می‌کرد)، روایت می‌کند. عزرا، که از کهنه و منشیان درست اعتقاد و پایبند آداب و سنن مذهبی بوده است، به عنوان سرپرست امور یهودیان در دربار اردشیر اول مقام والایی می‌یابد و سرانجام به فرمان شاه به سرپرستی ۱۵۰۰ خانوار

Georg Misch, *The History of Autobiography in Antiquity*, London, 1950, Volume I, pp. 19-58.

۱. ن. ک. به : همان، صص ۲۰ - ۳۳.

۲. ن. ک. به : همان، صص ۳۳ - ۴۰.

یهودی که عازم بازگشت به ارض موعود بوده‌اند، برگزیده می‌شود. عزرا فرمان داشت تا آئین موسی را در ارض موعود پابرجا کند و جامعه را براساس قانون یهودا سامان دهد. کتاب نَحِیْمَا داستان بازگشت نَحِیْمَا، ساقی اردشیر اول در بیستمین سال سلطنت او، به ارض موعود است. نَحِیْمَا حصارهای ویران اورشلیم را بازسازی می‌کند و به مرمت معبد بزرگ بیت‌المقدس می‌پردازد، کاری که در عهد پادشاهی داریوش دوم به پایان می‌رسد.^۱ کتاب‌های عزرا و نَحِیْمَا از چند نظر اهمیت دارند. یکی اینکه خاطره‌نگاری را از انحصار شاهان و فرمانروایان بیرون می‌آورند. دیگر اینکه، انگیزه سیاسی - عبادی را از خاطره‌نگاری وارد می‌کنند، کاری که تنها نمونه آن در تاریخ ایران کتیبه کرتیر موبد در اوایل عهد ساسانی است. سه دیگر اینکه، گوشه‌هایی از تاریخ ایران در قرن نخستین امپراطوری هخامنشی را روایت می‌کنند. اما از همه بالاتر، در این آثار روایت رویدادهای تاریخی از سوی شخصیت‌های برجسته داستان با ظهور «من نویسنده» آغاز می‌شود. این عزرا و نَحِیْمَا هستند که سخن می‌گویند و حدیث نفس خود را برای خواننده می‌سرایند و نه گوینده‌ای و نویسنده‌ای گمنام و یا نیرویی در ماورای ابرها و آسمان‌ها: «من به دستگیری خداوند توانمند شدم. من بزرگان اسرائیل را که در ورای ارض موعود بودند گرد آوردم تا با من روانه بیت‌المقدس شوند.» و یا اینکه: «من عبا و ردای خود را به عاریه دادم و موهای سرم را برکندم و موهای ریشم را و به شگفتی برنشستم... من به زانو درآمدم و دست‌هایم را به سوی خداوند گشودم و من با خدای خود به راز و نیاز نشستم.»^۲

چهارمین مجموعه خاطره‌نگاری سیاسی را پادشاهان هخامنشی و ساسانی به یادگار نهاده‌اند و در این راه از همتایان یونانی و رومی خویش پیشی گرفته‌اند.

دوران هخامنشی

رگنورگ میش (Georg Misch)، مورخ نامدار خاطره‌نگاری، بر این باور است که

۱. برخی از ناقدان ادبی کتاب‌های عزرا و نَحِیْمَا را کاملاً افسانه و ساخته تخیل نویسندگان آنها دانسته‌اند، ن. ک. به :
 I.W. Batten, *A Critical Commentary on the Works of Ezra and Nehemiah*, Edinbnrgh, 1913; Ch. Torrey, *Ezra. Studies*, Chicago, 1910.
 اما مورخان این دوره محتوای آن را با رویدادهای تاریخی نزدیک می‌بینند. به عنوان نمونه ن. ک. به :
 K. Schmitt, "Artaxerxes," *Encyclopaedia Iranica*, Vol II, 1987. pp. 655-56.
 ۲. ن. ک. به : Misch, همان، صص ۴۳ - ۴۴.

داریوش کبیر انقلابی بزرگ در خاطره‌نگاری عهد قدیم پدید آورده است.^۱ دستاورد بزرگ داریوش آن بود که خاطرات خود را به گونه‌ای تدوین کرد که، گذشته از وقایع‌نگاری متداول در عهد قدیم، جلوه‌گاه حدیث نفس او هم باشد. داریوش کتیبه بیستونش را با این عبارت متداول زمان آغاز می‌کند که «من داریوش شاه، شاه بزرگ شاه شاهان، شاه در فارس، شاه سرزمین‌های بسیار،» و آنگاه تبار خود را تا نه پشت، که جمله‌گی از فرمانروایان بوده‌اند، برمی‌شمرد. اما به جای صفات و القاب و عناوین گوناگون خودستایانه پادشاهان آشور، از جمله آشور باننپال، روال ساده‌نگاری را برمی‌گزیند و آنچه می‌گوید یا شرح رویدادهای تاریخی در زمان اوست و یا شرح حالات و روایات او.^۲ در واقع، بخش عمده کتیبه شرح اعمال اوست: غاصبان پادشاهی را که تارانده است، «دروغ‌گویانی» که «راستی» را بر نمی‌تابند.^۳ با آنکه مفهوم «دروغ» در این کتیبه در برابر «راستی و درستی» است و معطوف به نادرستانی است که چشم طمع بر تاج و تخت پادشاهی دوخته‌اند اما این امکان را نیز نمی‌توان نادیده گرفت که گذشته از این مفهوم محدود معنای گسترده‌تر آن در آئین زرتشتی که دلالت بر بی‌نظمی و بی‌عدالتی و تاریکی و تباهی دارد نیز منظور نظر راوی خاطره باشد. چنانکه در جای دیگر خواهیم دید داریوش هنگام سخن گفتن درباره روابط طبقات اجتماعی و توانمندان و بینوایان به این معنی از نظم اجتماعی باز می‌گردد.^۴ داریوش در این کتیبه با تأکید و به دفعات از طغیان و شورش و فتنه معاندان و سرکوب و انقیاد آنان به دست خویش سخن می‌گوید. با آنکه این عبارت‌ها کلیشه‌وار تکرار می‌شوند اما در بطن خود حکایت از اراده معطوف به قدرت راوی خاطره دارند. داریوش در این گفته‌ها نه تنها وقایع را شرح می‌دهد بلکه معنا و مفهوم اعمال و رفتار او را در رابطه با اقتدار پادشاهی و مشروعیت قدرت و رابطه دوسویه‌اش با اهورامزدا، که منشأ اقتدار سلطنت اوست، و با اتباع خویش برمی‌شمرد. وی می‌گوید «سلطنت و دیعه‌ای است که اهورامزدا بر من ارزانی داشته است.» آنگاه ۲۳ کشور را که به یاری اهورامزدا گشوده است نام می‌برد و نیز هفت کشور از میان آنان که بر ضد اقتدار او برپا خاسته و سر به شورش برداشته‌اند و او همه آنها را به یاری اهورامزدا و به سرپنجه قدرت خویش در انقیاد آورده است. سپس به خویش

۲. همان، صص ۴۱-۴۲.

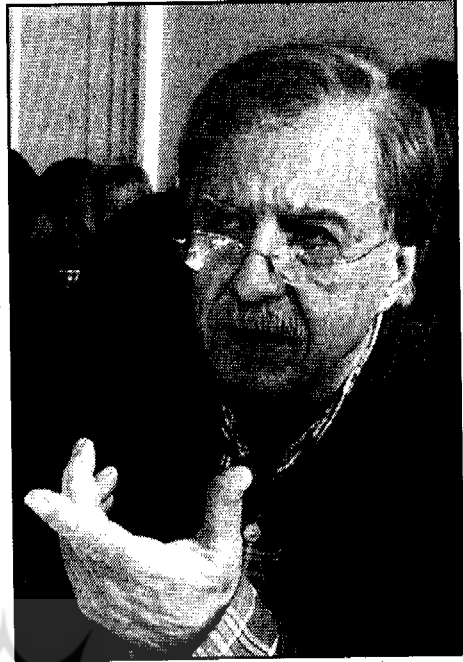
۱. همان، ص ۴۱.

۳. برای ترجمه انگلیسی کتیبه داریوش ن. ک. به :

Roland Kent, *Old persian Grammar, Texts, Lexicon*, American Oriental Society, New Haven, 1953.

۴. برای معانی دروغ در آئین زرتشتی ن. ک. به :

Jean Kellens, Druj, "Encyclopaedia Iranica", Vol VII, 1966, pp. 562-63.



● دکتر احمد اشرف

می پردازد و خود را سرآمد همه پادشاهان پیشین تا زمان خود می نامد و می گوید هیچ یک از آنان در تمام سال‌های پادشاهی شان به اندازه یک سال در دوران او کار انجام ندادند. داریوش دربارهٔ تکالیف اتباع خود و انتظاراتش از آنان می گوید:

«۲۳ کشوری که به یاری اهورامزدا به زیر فرمان من آمدند اتباع من بودند، خراج‌گذار من بودند، گوش به فرمان من بودند، در شب و در روز در این کشورها آنان را که وفادار من بودند نیک پاداش می دادم و آنان را که بدکار بودند به سزای اعمالشان می رساندم. به یاری اهورامزدا بود که این کشورها به قانون من احترام می گذاردند، چنان که به آنان می گفتم و از آنان انتظار داشتم»^۱.

داریوش در معنای عدالت پادشاهی و راستی و درستی می گوید: «این مطلوب من نیست که زورمندان بر ناتوانان به نادرستی رفتار کنند و نیز مطلوب من نیست که ناتوانان به نادرستی با توانمندان عمل کنند».

مهم‌ترین بخش کتیبه داریوش از نظر خاطره‌نگاری آنجاست که وی حدیث نفس می گوید و از خصوصیات خلق و خوی خویش سخن می راند: «من عصبی مزاج نیستم. من آنچه را که بر خشم من می افزاید به نیروی اندیشه‌ام مهار می کنم و بر محرکات

۱. کتیبه داریوش، همان، ص ۱۱۹.

نفسانی خویش کاملاً مسلط می‌شوم.» آنگاه از نیروی بدنی خود سخن می‌گوید:
«من جنگنده خوبی هستم. در نبردگاه شورشی را از جز آن به خوبی تمیز می‌دهم.
دستانم و پاهایم آموزش دیده‌اند. من یک سوارکار چابک و ورزیده‌ام، من یک کماندار
خوب سواره و پیاده‌ام و من یک نیزه‌گذار خوب سواره و پیاده‌ام. همه این مهارت‌ها را
اهورامزدا به من اهداء کرده است و من به یاری اهورامزدا توانایی به کار بردن آنها را
داشته‌ام. هرچه را که من انجام داده‌ام همه به یاری این مهارت‌ها بوده که اهورامزدا به من
ارزانی کرده است.»^۱

دوران ساسانی

از دوره ساسانی دو خاطره‌نگاری سیاسی و یک خاطره‌نگاری سیاسی - مذهبی
ارزنده در دست است که در سنگ‌نوشته‌ها به یادگار مانده‌اند: کتیبه‌های پادشاهان
ساسانی، از شاپور اول در کعبه زرتشت و نقش رستم و از نرسه در بیکولی و کتیبه‌های
کرتیر موبد در کعبه زرتشت و نقش رستم و نقش رجب. این خاطرات هم از نظر تاریخ
سیاسی ایران و هم از نظر روشن کردن گوشه‌های تاریک تاریخ اروپا در دوران
امپراطوری روم در نیمه دوم قرن سوم میلادی اهمیت زیاد دارند. شاپور اول ساسانی، که
از سال ۲۴۱ تا ۲۷۱ میلادی پادشاهی کرد، فرزند اردشیر بابکان مؤسس سلسله
ساسانی بود.^۲ کتیبه شاپور در کعبه زرتشت در نیم قرن اخیر مورد بررسی مورخان آن
دوران قرار گرفته است. از جمله، دانشمند نامی، رُستوزف، در «نامه اعمال شاپور» (Res
(*gestae divi Saporis*) خاطرات او را از نوع خاطرات معروف اگوستوس (Augustus)
نخستین امپراطور روم در اوایل قرن نخستین میلادی دانسته است، که از برگ‌های
درخشان و شاخص در تاریخ خاطره‌نگاری غرب است. اما مارتین اسپرنگلینگ
(Sprenghing)، که کتیبه شاپور اول و کرتیر موبد را بررسی کرده، کاربرد واژه (*gestae*) را
در مورد خاطرات شاپور ناروا می‌داند و می‌گوید این واژه به نوعی از خاطره‌نگاری
اطلاق می‌شود که داستان‌گونه و حاوی خودستانی‌های شاهان است و از نظر اسناد
تاریخی چندان قابل اعتماد نیست. حال آنکه خاطرات شاپور کاملاً قابل اعتماد است،

۱. همان، ص ۱۴۰.

۲. برای ترجمه انگلیسی کتیبه‌های شاپور اول و کرتیر و بررسی اهمیت تاریخی آنها، ن. ک. به :

چنانکه اسناد و مدارک تاریخی دیگر مطالب آن را تأیید می‌کنند.^۱ شاپور نیز، به پیروی از رسم کهن خاطره را با معرفی خود و نیاکانش آغاز می‌کند و بیشتر کشورها و استان‌های امپراطوریش را برمی‌شمرد. این فهرست دقیق و انعکاس واقعیت تاریخی است. او سپس به شرح لشکرکشی‌های بزرگ خویش به قلمرو امپراطوری روم می‌پردازد و پیروزی‌هایی را که در صحنه نبرد به دست آورده است شرح می‌دهد. در این میان سه جنگ بزرگ وی با رومیان به تفصیل آمده است. شاپور بهانه آغاز این جنگ‌ها را دروغ‌پردازی‌های رومیان و تجاوز آنها به قلمرو امپراطوری ایران می‌شمرد. هموست که در جنگ سوم به پیروزی بزرگی می‌رسد و والیرین (Valerian) امپراطور روم را به اسارت به ایران می‌آورد. در این زمان است که براساس کتیبه کرتیر موبد، شاپور به او فرمان می‌دهد تا آتشکده‌های زرتشتی را از ارمنستان تا آسیای صغیر و انطاکیه و سوریه برپا سازند. گویی شاپور بر این باور بوده است که این سرزمین‌ها برای همیشه به امپراطوری او پیوسته‌اند.

نیمه کمتر خاطرات شاپور به امور مذهبی اختصاص دارد که به احتمالی با افکار و اعمال کرتیر موبد و اندیشه گسترش آئین زرتشتی در سراسر امپراطوری بستگی دارد. در این خاطره آمده است که شاپور آتشکده‌های بسیار برپا می‌کند، موبدان را می‌نوازد و برایشان موقوفات برقرار می‌کند و پرستش فرشتگان اهورائی را فزونی می‌بخشد. نیز به این اشاره رفته است که پنج آتشکده، یکی به نام خود، یکی به نام دختر و ملکه‌اش و سه دیگر به نام سه پسرش برپا می‌سازد. در بخش بزرگی از این کتیبه شاپور نیایش روزانه برای چهار گروه ممتاز را مقرر می‌کند: اعضای خاندان سلطنت، بازماندگان نیای بزرگش، بابک، بازماندگان پدرش، اردشیر و اعضای دربار خودش.^۲

کتیبه کرتیر موبد در واقع مکمل سنگ‌نوشته شاپور اول است چرا که هر دوی آنها به امور سیاسی و دینی می‌پردازند: یکی از سیاست آغاز می‌کند و به دین و آئین می‌رسد و دیگری مبانی سیاست حکومت ساسانی را در استقرار دین رسمی و دولتی در سراسر ایران‌زمین شرح می‌دهد. کرتیر موبد، که شخصیتی بسیار توانا و پیکارجو داشت، در نخستین قرن تأسیس امپراطوری ساسانی نفوذ و قدرت یافت، در بنیادگذاری و ریشه‌دار کردن نهادهای مذهبی آئین زرتشتی تأثیری بسیار گذاشت، کیش زرتشتی را دین رسمی امپراطوری کرد و، با انحصارطلبی دینی، پیروان ادیان دیگر، به‌خصوص مانویان را سرکوب و منکوب ساخت. از همین رو، کتیبه وی برای روشن کردن زوایای تاریک

۲. همان، صص ۱۴ - ۲۰.

۱. همان، ص ۳.

چگونگی توأمان شدن سیاست و مذهب در دولت ساسانی و نابودی دگراندیشان
اهمیتی خاص و تاریخی دارد.

خاطرات کرتیر با عبارت «و من کرتیر» در خدمت فرشتگان و شاهنشاه چین و چنان
کردم آغاز می‌شود. طبق خاطرات به جا مانده از او در کعبه زرتشت در نقش رستم و در
نقش رجب، کرتیر در عهد اردشیر بابکان، مؤسس سلسله ساسانی (۲۴۱ - ۲۲۴
میلادی) به رده موبدان پیوسته و در عهد شاپور اول به مقام مهمی رسیده است. او در
زمان جانشینان شاپور و به خصوص در دوران پادشاهی بهرام دوم (۲۷۶ - ۲۹۳) - شاه
جوان و ناتوانی که آلت دست او شده - به ذروه قدرت و استقلال در دستگاه حکومت و
در سلسله مراتب مذهبی دست یافته و یکه تاز میدان دین و دولت شده است. کرتیر با
همه اعتبار و قدرت خویش و با همه نوازش شاپور اول و هرمز، در دوران آنان هنوز این
قدرت را به دست نیاورده بود تا مذهب خود را یگانه مذهب امپراطوری سازد، زیرا
مانی در عهد این دو پادشاه و جانشینان آنان مورد نوازش و یا حمایت دستگاه حکومت
بود. تنها از دوران بهرام دوم است که کرتیر، با شرکت در یک سلسله توطئه‌های درباری،
شاه مورد اعتماد خود را برمی‌گزیند و به استقلال به ترویج آئین خود و تحکیم مبانی
قدرت دستگاه روحانیت زرتشتی می‌پردازد و به نابودی مانی و مانویان و محدود کردن
ادیان دیگر کمر می‌بندد و امپراطوری را از ویژگی اصیل آن که همزیستی ادیان و
فرهنگ‌ها و اقوام گوناگون در زیر چتر فراگیر خاندان پادشاهی است محروم می‌کند.
کرتیر در زمان بهرام دوم، دم و دستگاه روحانیت و دستگاه دادگستری امپراطوری را با
استقلال عمل در دست می‌گیرد. اما در مقام «داور داوران» تمام اهتمام او برپا کردن
دادگاه‌هایی است که در آنها پیروان ادیان دیگر به داوری خوانده شده و محکوم به تحمل
زجر و شکنجه و مرگ می‌شوند.

مباحث اخلاقی و کلامی در خاطرات کرتیر بسیار محدود است. وی اهل عمل است
و نه اهل نظر. اساس فرمان‌ها و کارهای او بر امر به معروف و نهی از منکر استوار است.
یکی از دستورهای اخلاقی او ناظر به منع غارت اموال در کشورهای گشوده شده به
دست سپاهیان شاپور و بازپس دادن اموال غارت شده به صاحبان آنهاست. این دستور
کرتیر از نظر اصول اخلاقی شایع در عهد پیش از دوران تجدد و مدرنیته اهمیت بسیار
دارد اما باید آن را ناشی از مصلحت‌اندیشی وی برای تأسیس و ترویج آئین رسمی
زرتشتی در سرزمین‌های گشوده شده در امپراطوری دانست. زیرا وی همان اعمالی را که
در سرزمین‌های دیگر منع می‌کند در سرزمین ایران به شدیدترین وجه فرمان می‌دهد؛

آزار، شکنجه، قتل، غارت و نابودی دگرانديشان و مخالفان دستگاه حکومت دينی زرتشتی.

خاطرات کرتير هم چنين حاکی است از اختصاص سرمايه‌های بزرگ برای برپا کردن آتشکده‌ها و حمايت مالی از مؤسسات و نهادهای زرتشتی و رونق دم و دستگاه روحانيت و برپايی موقوفات فراوان و ترتيب درست مراسم و مناسک دينی در استان‌های امپراطوری.^۱

خاطرات نرسه پادشاه ساسانی در پیکولی در دو خاطره ديگر پیوند دارد. چرا که در دوران اين پادشاه ستاره کرتير افول می‌کند و به سبب دشمنی‌های خانگی بر سر جانشینی و جنگ‌های نرسه برای دست آوردن تاج و تخت، وی نامی از کرتير نمی‌آورد. اهميت اين مطلب در آنست که پادشاهی ساسانی در اغقاب نرسه استقرار پیدا می‌کند و از همین رو نیز نام کرتير از صفحات تاريخ ساسانی زدوده می‌شود، البته بی آن که تأثیر اقدامات او در تأسیس دين رسمی برای امپراطوری ساسانی در عمل از میان برود.^۲

۲. نگاهی به خاطرات ایرانی از قرن چهاردهم تا اوایل قرن نوزدهم

مهم‌ترین ویژگی خاطره‌نگاری و به‌خصوص حديث نفس (اتوبیوگرافی) حضور فعال «من نویسنده» در صحنه خاطرات است، خواه به عنوان عامل اصلی رویدادها، یا به عنوان شاهد عینی آنها و یا به عنوان راوی خاطرات ديگران. از همین رو خاطره‌نگاری روایت داستانی است که راوی آن «اول شخص مفرد» باشد. نگاهی به مجموعه عظیم ادب پارسی، از نظم و نثر، نشان می‌دهد که داستان‌سرایی با اول شخص مفرد در این دوران رواج و رونق نداشته است. حتی نوع خاطره‌نگاری شاهان هخامنشی و ساسانی نیز، که در سنگ‌نوشته‌ها محفوظ مانده و با واژه «من» آغاز می‌شود، در دوران اسلامی متروک مانده و جای خود را به وقایع‌نگاری درباری داده است که در آنها معمولاً وقایع‌نگار خود را در پس پشت حوادث و وقایع پنهان می‌کند و «سوم شخص مفرد» را برای روایت مشاهدات خود به کار می‌برد. با این همه، چند اثر مفرد یا تک‌نگاری از خاطرات فردی، که صاحب خاطره در آن از خود سخن می‌گوید و داستان را با اول شخص مفرد روایت می‌کند، و نیز تعدادی از فصل‌های آثار تاریخی و یا نوشته‌های

۱. همان، صص ۴۹-۵۳.

۲. برای بررسی دقیق کتیبه نرسه در پیکولی، ن. ک. به :

کوتاهی از این دست به یادگلمانده که در تاریخ خاطره‌نگاری این دوران قابل بررسی است. آقزون بر آن، بسیاری از آثار بی‌شمار شاعران پارسی‌گوی حاوی قطعه‌هایی است که شاعر در آنها به شرح خاطرات، مشاهدات و یا شنیده‌های خود پرداخته است که خود نیاز به تحقیق و بحث جداگانه دارد.

در این قسمت، نمونه‌های خاطرات ایرانی از قرن چهاردهم تا اوایل قرن نوزدهم را در دو بخش بررسی می‌کنیم: یکم، وقایع‌نگاری و دوم، خاطره‌نگاری در تک‌نگاری‌ها و آثار پراکنده.

وقایع‌نگاری

وقایع‌نگاری، یا ثبت سالانه رویدادهای تاریخی به ترتیب وقوع آنها، نوع مشخص و متداول تاریخ‌نگاری و خاطره‌نگاری در سده‌های میانه ایران و کشورهای اسلامی و تمدن‌های آسیایی و نیز در کشورهای اروپایی بوده است. در وقایع‌نگاری، رویدادهای پُر اهمیت به شیوه‌ای ثبت می‌شود که در آن نویسنده تقریباً به طور کامل در پشت صحنه قرار می‌گیرد و می‌کوشد تا گزارش خود را در حد امکان به گونه‌ای غیرشخصی بنگارد. از همین رو، حضور وقایع‌نگار در رویدادها به ندرت محسوس است و در نتیجه وقایع‌نگاری بیش از انواع دیگر خاطره‌نگاری به تاریخ‌نگاری، که راوی آن «سوم شخص مفرد» است، نزدیک می‌شود.

وقایع‌نگاری در ادب فارسی از قرن چهارم و پنجم در قالب تاریخ‌نگاری، عمومی و محلی و تاریخ سلسله‌ها آغاز شد. در این دوران، که دولت اسلامی سیر تحول از حکومت دینی به حکومت سلطنتی را پشت سر گذاشته بود، تاریخ‌نگاری نیز از دست محدثان، که مورخان مذهبی بودند، بیرون شد و از وظایف دبیران و قلم‌زنان درباری گردید. با این تحول مفهوم الهی و دینی تاریخ نیز جای خود را به وقایع‌نگاری اصحاب شاهان و امیران و وزیران داد. در تاریخ‌های عمومی غالباً تاریخ پیشینیان از هبوط آدم آغاز می‌شد و تا زمان نویسنده می‌رسید و در همین بخش‌ها بود که وقایع‌نگار به شرح وقایعی که خود شاهد و ناظر آن بوده می‌پرداخت.

وقایع‌نگاری در ادب فارسی به طور مشخص با سه اثر برجسته و بی‌نظیر در قرن پنجم آغاز می‌شود اما متأسفانه با همان کیفیت ممتاز تداوم پیدا نمی‌کند: یکم، کتاب مشاهیر خوارزم از دانشمند بزرگ ابوریحان بیرونی که پس از سال ۴۰۸ نوشته شده است؛ اما متأسفانه اثری از این کتاب نفیس جز چند صفحه‌ای که بیهقی نقل کرده بر جای



● ابوریحان بیرونی

نمانده است. دوم، تاریخ بیهقی یا تاریخ مسعودی اثر برجسته‌ترین تاریخ‌نگار ایرانی، ابوالفضل محمدبن حسین کاتب بیهقی، در نیمه قرن پنجم؛ و سوم، سفرنامه ناصر خسرو در سال‌های ۴۳۷ تا ۴۴۲ اثر یکی از شاعران و نثرنویسان و فیلسوفان بزرگ ایرانی، ناصر خسرو قبادیانی مروزی. از مهم‌ترین خصوصیات این آثار، که آنها را از وقایع‌نگاری متداول ممتاز و به خاطره‌نگاری و سرگذشت فردی تبدیل می‌کند حضور فعال و سرشناس نویسندگان برجسته آنها در رویدادهایی است که تصویر کرده‌اند. ویژگی دیگر این هر سه اثر دقت نظر و امانت در ثبت رویدادها و به خصوص روایت امور اجتماعی و فرهنگی در آنها است.

ابوریحان بیرونی، که از دانشمندان کم‌نظیر ایرانی است، در اخبار خوارزم هم رویدادها را با دقت می‌نگارد و هم به شرح روحیات و خلیقات می‌پردازد. از جمله درباره خوارزمشاه بوالعباس مأمون که بازپسین امیر مأمونیان بود می‌گوید:

«او او مردی بود فاضل و شمیم و کاری و در کارها سخت مثبت و چنان که وی را اخلاق ستوده بود و هم ناستوده. و این از آن می‌گویم تا مقرر گردد که میل و محابا نمی‌کنم... من که ابوریحانم وصی او را هفت سال خدمت کردم، نشنودم که بر زبان وی

هیچ دشنام رفت»^۱

با آنکه سفرنامه‌ها را، که هم در ایران سابقه تاریخی دارند و هم از قرن نوزدهم رونق و رواج گرفته‌اند، به ویژه نامه دیگری واگذاشته‌ایم، به سبب آن که سفرنامه ناصرخسرو از نخستین آثار خاطره‌نگاری در ادب فارسی است و هم نوعی حدیث نفس نویسنده والامقام آنست آن را در این بخش معرفی می‌کنیم. همان طور که اشاره کردیم اهمیت این اثر نیز در آنست که من نویسنده در همه جا حضور فعال دارد چنان که کتاب را بدین‌گونه می‌آغازد:

«چنین گوید ابومعین حمیدالدین ناصرخسرو... که: من مردی دبیرپیشه بودم و از جمله متصرفان در اموال و اعمال سلطانی و به کارهای دیوانی مشغول بودم و مدتی در آن شغل مباشرت نموده در میان اقربان شهرتی یافته بودم.»^۲

ناصرخسرو در این اثر ارزشمند دیدنی‌ها و شنیدنی‌های خود را از شهرها و دیه‌ها و اوضاع طبیعی مناطق و آدم‌ها و احوال دانشمندان و شعرا و بزرگان و تأسیسات اجتماعی با نهایت دقت نگاهشته و آگاهی‌های تاریخی و اجتماعی سودمندی به یادگار گذاشته است و در درستی آنها می‌گوید: «و این سرگذشت آنچه دیده بودم به راستی شرح دادم. و بعضی که به روایت‌ها شنیدم اگر در آنجا خلافتی باشد خوانندگان از این ضعیف ندانند و مؤاخذت و نکوهش نکنند.»^۳ سفرنامه ناصرخسرو و دیوان اشعار او از نظر حدیث نفس روحانی نیز ارزشمند و قابل تأمل و بررسی است.

سومین اثر بی‌بدیل که از قرن پنجم به جا مانده تاریخ بیهقی است که هم از لحاظ حضور «من نویسنده» («و این همه به چشم و دیدار من بود که ابوالفضلم») و هم از نظر دقت و صحت مطالب و هم از لحاظ آگاهی‌های سودمند سیاسی و اجتماعی و فرهنگی ارزش بسیار دارد. نکته دیگری که بر اهمیت این اثر می‌افزاید آنست که بیهقی وقایع زمان خود را به سبک خاطرات روزانه نقل کرده و از این بابت هم پیشگامی کرده است. بیهقی درباره روش کار خود می‌گوید:

«اخبار گذشته را به دو قسم گویند، که آن را سه دیگر نشناسند: یا از کسی باید شنید و یا از کتابی بیاید خواند و شرط آنست که گوینده باید ثقه و راست‌گو باشد و نیز خرد گواهی دهد که آن خبر درست است. و من که این تاریخ را پیش گرفته‌ام، التزام این قدر

۱. به نقل از محمد بن حسین بیهقی، تاریخ بیهقی، تصحیح علی اکبر فیاض، مشهد، ۱۳۵۰، ص ۹۰۷.

۲. ناصرخسرو قبادیانی، سفرنامه ناصرخسرو، به کوشش نادر وزین پور، تهران شرکت سهامی کتاب‌های جیبی،

۳. همان، ص ۱۳۵.

۱، ص ۱۳۵۰.

بکرده‌ام تا آن چه نویسم یا از معاینه منست، یا از اسماع درست، از مردی ثقه.»^۱
 از خاطرات اجتماعی تاریخ بیهقی شرح جشن‌های سده، مهرگان و نوروز و نیز آداب شراب‌خواری امیر مسعود غزنوی است. در باب جشن سده می‌گوید:
 «و سده فراز آمد، نخست شب امیر بر آن لب جوی آب، که شرعاً زده بودند، بنشست و ندیمان و مطربان بیامدند و آتش به هیزم زدند و پس از آن شنودم که قریب ده فرسنگ فروغ آن آتش بدیده بودند و کبوتران نطف‌اندود را بگذاشتند و ددگان برف‌اندود آتش زده دویدن گرفتند.»^۲

بیهقی درباره جشن مهرگان می‌گوید: «روز شنبه... امیر... به مهرگان نشست. نخست در صفا سرای نو، در پیشگاه و هنوز تخت زرین و تاج و مجلس‌خانه راست نشده بود، که آن را در کران بر قلعت راست می‌کردند.»^۳

تاریخ‌نگاری در عهد مغولان (قرن هفتم و هشتم)، به همان روال تاریخ‌نگاری دبیران و عاملان درباری، رواجی تمام گرفت. آغازگر آن تاریخ جهانگشای از عظاملک جوینی بود که در حدود سنه ۶۵۸ تدوین آن پایان یافت و پس از آن جامع‌التواریخ اثر رشیدالدین فضل‌الله وزیر دانشمند غازان و الجایتو که در سنه ۷۱۰ تألیف شده و سپس تاریخ و صاف از عبدالله بن فضل‌الله شیرازی که در حدود سنه ۷۲۸ مدون گردیده است.

عظاملک جوینی در دولت مغول مقام شامخ دیوانی داشت و حدود پانزده سال دبیر مخصوص امیر ارغون آقا و سپس دبیر هلاکو خان و ۲۴ سال نیز حاکم بغداد و عراق عرب بود و از همین رو خود شخصاً در غالب رویدادهای مندرج در تاریخ جهانگشا حاضر و ناظر و شاهد عینی وقایع بوده و کتاب او از جهت اشراف به تاریخ سیاسی آن دوران اهمیت خاص دارد. رشیدالدین فضل‌الله نیز که نزدیک به بیست سال وزیر با تدبیر و با اقتدار غازان خان و اولجایتو بوده کتاب پرارزش جامع‌التواریخ را بر پایه مشاهدات و محسوسات خویش تدوین کرده و بر اساس اطلاعاتی که از علماء و حکما و مورخین اهل ادیان مختلف از ایرانی و مغول و چینی و هندی و ترک و عرب و یهود و نصاری، که در دربار پادشاهان مغول گرد آمده بودند و یا از کتب آنان که توسط علمای ایشان نقل و ترجمه کرده است. و صاف الحضرة نیز، که از عمال دیوان استیفاء در عهد غازان خان و اولجایتو بوده تاریخ و صاف را بر اساس مشاهدات خود تألیف کرده و با آنکه اثر او به پایه دو کتاب دیگر نمی‌رسد اما از لحاظ تاریخی حاوی اطلاعات سودمند است.

۲. همان، ص ۵۷۲.

۱. بیهقی، همان، صص ۹۰۴-۹۰۶.

۳. همان، ص ۶۹۷.

تاریخ نگاری و وقایع نگاری درباری، که در اواخر عهد مغول دچار فترت شده بود، در عهد تیموریان در قرن نهم دوباره رونق گرفت. به خصوص به سبب علاقه‌ای که امیر تیمور به وقایع نگاری داشت و همواره جمعی از اهل فضل و دانش و دبیران را در التزام می داشت تا افعال و اقوال او و احوال ملک و ملت و ارکان دولت را باز نمایند «و حکم چنان بود که هر قضیه چنانچه در واقع بوده باز نموده شود بی تصرفی در آن به زیادتى و نقصان.» از وقایع نگاری‌های عمده این دوران ظفرنامه نظام‌الدین شامی و ظفرنامه شرف‌الدین علی یزدی را می توان نام برد. در عهد شاهرخ تاریخ نگاری این دوران با تألیف چند اثر از شهاب‌الدین عبدالله حافظ ابرو - از ملازمان امیر تیمور و سپس شاهرخ، در سفر و در حضر - مقامی تازه یافت. حافظ ابرو، که از اوضاع زمانه و رویدادهای روزانه آن دوران آگاهی‌های دست اول داشته و شاهد عینی قضایا بوده، کتاب‌های خود را تا حد امکان براساس مشاهدات و یا روایت از افراد موثق و معتبر تألیف کرده و کمتر به افسانه‌پردازی دست زده و در منقولات خود غالباً به راستی میل کرده است. آثار معتبر او عبارتند از مجمل‌التواریخ، ذیل ظفرنامه شامی، ذیل جامع‌التواریخ و تاریخ شاهرخ.

در عهد صفوی که قرن‌های دهم و یازدهم هجری را دربرمی‌گرفت وقایع نگاری درباری دوباره رونق گرفت و چند اثر عمده از وقایع دوران شاه اسماعیل، شاه طهماسب، شاه عباس اول و شاه عباس ثانی تألیف شده از جمله عالم‌آرای شاه اسماعیل از مؤلفی ناشناس، و کتاب احسن‌التواریخ از حسن روملو در شرح وقایع پادشاهی شاه اسماعیل و شاه طهماسب و مشاهیر علماء و صدور و وزرای ایشان، و کتاب تاریخ عالم‌آرای عباسی تألیف اسکندریک ترکمان در سال ۱۰۲۵ که مهمترین وقایع نگاری دوران پادشاهی شاه عباس اول صفوی است. امتیاز عمده کتاب اخیر در آن است که اسکندریک منشی خود شاهد عینی و ناظر و در مواردی هم دخیل در بسیاری از رویدادها و حوادث دوران سلطنت شاه عباس بوده و می‌کوشیده است تا در نقل اخبار و شرح حوادث دقت و امانت را تا آنجا که مخالف طبع شاه عباس نبوده باشد رعایت کند.

خاطره‌نگاری و حدیث نفس

در ادب فارسی دو تک‌نگاری مفصل از خاطره‌نگاری فردی در دست است که یکی از قرن ۱۶ و دیگری از قرن ۱۸ به یادگار مانده: بدایع‌الوقایع اثر زین‌العابدین محمود واصفی، و تذکره احوال شیخ حزین، که هر دوی آنها از نظر تاریخ فرهنگی و اجتماعی

حاوی نکات سودمندند، اما تذکره احوال حزین اثر بارزش تری است. بدایع الوقایع واصفی هم حاوی شرح حال نگارنده آن است و هم شرح اوضاع زمانه او. واصفی که در خانواده‌ای اهل قلم زاده شده و بار آمده بود در جوانی در سلک ادبای هرات درآمد و مصاحب امیر علی شیرنویبی و کاتب امرای جغتایی شد. در همین دوران بود که واصفی شاهد تصرف هرات به دست امیر ازبک محمدخان شیبانی و سرانجام تصرف شهر به دست شاه اسماعیل صفوی شد و آنگاه به آسیای میانه رفت و پیش از درگذشتش، در هفتاد سالگی، بدایع الوقایع را به تحریر کشید. در این کتاب خاطرات، واصفی زندگی ادبی و سیاسی هرات را در قرن پانزدهم و شانزدهم برای خواننده ترسیم می‌کند. وی، پس از حمد باری تعالی، کتاب را با حمله سپاهیان خونریز قزلباش بر هرات آغاز می‌کند: «از عکس خونریزی قزلباشان و نمودار سرخی تاج ایشان هر نماز شام بنفشه زار فلک رنگ لاله زار داشت.» در این حال و هوا می‌گوید: «روزی از روزها از کمال بی طاقتی و نهایت بی تحملی از خانه بیرون آمده سیر می‌کردم و روی به هر جانب می‌آوردم تا با یکی از یاران اخوان الصفا... اتفاق ملاقات افتاد - فقیر را مضطرب و پریشان دید و شمه‌ای از احوال من پرسید. گفتم... امروز از خانه بیرون آمده‌ام که کاری کنم و عملی نمایم که مستلزم هلاک من باشد و دیگر یارای آن ندارم که لمن صحابه کرام و سب اصحاب رسول علی السلام شنوم.»^۱

تذکره شیخ محمد علی حزین

شیخ محمد علی حزین، از آخرین بازماندگان توانای سبک هندی در شعر فارسی، در سال ۱۶۹۲ م / ۱۱۰۳ هـ ق در اصفهان زاده شده و در سال ۱۷۷۹ م / ۱۱۹۳ هـ ق در بنارس درگذشت. حزین در دوران زندگی طولانی خود شاهد حوادث تاریخی بسیار در یکی از بحرانی‌ترین دوران تاریخ ایران بوده است: دوران افول صفویه، محاصره اصفهان از سوی افغان‌ها و سقوط آن و ظهور نادرشاه و کشورگشایی او و لشکرکشی او به هند. حزین پس از سفرهای بسیار در ایران و عراق و حجاز و هند، سرانجام در هند اقامت گزید و هم در آنجا بود که در ۵۳ سالگی (در سال ۱۷۴۲ م / ۱۱۵۴ هـ ق) خاطرات خود را تألیف کرد. این کتاب که حاوی اطلاعات سودمند از اوضاع آشفته ایران در آن دوران و نیز اطلاعات گوناگون از اوضاع سیاسی و اجتماعی و اقتصادی کشور است، برای

۱. زین‌الدین محمود واصفی، بدایع الوقایع، تصحیح الکساندر بلدروف، ج ۱ تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹، صص ۴-۵.

نخستین بار در سال ۱۸۳۰ به زبان انگلیسی (براساس دو نسخه خطی آن) منتشر شده و متن فارسی آن در سال ۱۸۳۱ زیر عنوان تاریخ احوال شیخ حزین که خود نوشته است در لندن به طبع رسیده است. حزین: خاطرات خود را با شرح کوتاهی از ماهیت و اهمیت خاطره‌نگاری آغاز می‌کند که اگر بی‌نظیر نباشد کم‌نظیر است:

«چون انسان را بهین ثمره و گزین سرمایه در کارگاه آفرینش تحصیل عبرتست و از اینست که گروهی از دانشمندان و قدر وقت‌شناسان به تدوین کتب تواریخ و تحریر احوال هر بد و نیک پرداخته برخی از روزگار خود را در آن کار به پایان برده‌اند و بالجمله تصفح سیر و اخبار را نسبت به طبقات انام علی اختلاف مراتبهم فواید بی‌شمار است و چون این سواگشته عمر به آشفته‌گی تلف کرده به چشم حقیقت ملاحظه احوال خود نمود سرگذشت ایام گذشته را برای نگرندگان خالی از فایده عبرتی ندید و در نقل احوال دیگران بسا باشد که ناقل را بنا بر سبب‌ها تخلیط و اشتباه افتد اما در شرح احوال خویش مجال آن نیست. خواست به ذکر شمه از حالات و واقعات خود که در این عجاله به خاطر مانده پردازد و در آن رعایت ایجاز و اختصار نماید.»^۱

سبک خاطره‌نگاری حزین به همان شیوه متداول در وقایع‌نگاری است. مطالب کتاب به ترتیب تاریخ وقوع آنها و یا زمانی که نویسنده شاهد وقوع آنها بوده تدوین شده است. حزین شاهد و ناظر بسیاری از این وقایع بوده اما در مواردی به شرح شنیده‌های خود پرداخته و از این راه رویدادهای عمده را در خاطرات خود آورده است. وی خاطرات خود را در ۴۸ بخش تدوین کرده و در سرآغاز هر یک فهرست کامل مطالب را آورده است. محتوای خاطرات حزین از چهار بخش متمایز تشکیل می‌شود. یکم، شرح حال و حدیث نفس نگارنده که به شخص او مربوط است. دوم، سفرنامه حزین که شامل سفرهای بسیار او در مناطق گوناگون ایران و عراق و حجاز و خلیج فارس و هند است. سوم، شرح دیدارهای او با علما و فضلا و ادبای شهرهایی که به آنها سفر کرده و شرحی از علمای بلاد. چهارم، شرح اوضاع آشفته سیاسی کشور در آن دوره بحرانی.

در این میان آنچه از نظر خاطره‌نگاری بیشتر از دیگر مطالب کتاب اهمیت دارد شرح حال نویسنده کتاب است که در ادب فارسی نظیر کم دارد. حزین در نخستین فصل کتاب زیر عنوان «اجداد راقم» به شرح نیاکان خود که از علماء و فضلاء زمان خود بوده‌اند می‌پردازد و در فصل دوم شرح حال پدرش را می‌آورد و در فصل سوم از ولادت خود و علاقه‌ای که از دوران کودکی به شعر و شاعری داشته و از تحصیلات مقدماتی خود و

۱. شیخ محمد علی حزین لامبجی، تاریخ احوال شیخ حزین که خود نوشته است، لندن، ۱۸۳۱، ص ۳.

استادانش سخن می‌گوید که از نظر شیوه تحصیلات فرزندان علماء و مواد درسی و کتاب‌های درسی، در حدود مقدمات مدارس علمیه قدیم، خالی از فایده نیست. آنچه به شرح حال و حدیث نفس حزین مربوط و در چند فصل دیگر کتاب پراکنده است شامل سانحه عشق و عاشقی و شیدایی او به زیباصنمی شورانگیز و روی آوردن او به شعر و شاعری و تدوین چهار دیوان از اشعار اوست: «و در آن ایام از حوادث و ارادت غریبه جذبه حسنی و شیوه زیبا شمایی بود که دل را شیفته ساخت. زاویه نشینان کاخ دماغ را طرفه شوری درافتاد و از دل بی‌قرار فتنه و آشوبی برخاست. طرفه آنکه دل افتادگان و خاک‌نشینان آن سرکوی از چند و چون بیرون بود.» در فصل یازدهم می‌گوید «در اثنای آن آزار چون معطل مانده بودم شعر بسیاری گفتم و قدرت بر نوشتن نداشتم. دیگران می‌نوشتند. پس اشعاری که از بدایت تا آن اوان جمع آمده بود فراهم آورده دیوان مرتب شد مشتمل بر قصاید و مثنوی و غزلیات و رباعیات و تخمیناً هفت هشت هزار بیت و آن اول دیوان این خاکسار است.»^۱

شرح سفرهای بسیار حزین به گوشه و کنار ایران و هند و عراق حجاز موضوع فصل‌های متعدد کتاب است. حزین به غالب ایالات و ولایات ایران از فارس و اصفهان و گیلان و مازندران و کرمان و خراسان و کردستان و همدان، کرمانشاهان و کردستان و آذربایجان و عتبات و حجاز و یمن مسقط و بندرعباس و شهرهای معتبر هند سفر کرده و شرح این سفرها را در خاطرات خود آورده و در مواردی به شرح ایالات و ولایاتی که دیدن کرده پرداخته است و از جمله شرحی دارد درباره دارالمرز گیلان و شرحی درباره اصفهان پیش از ایلغار افغان و توصیف شهر ویران شده پس از آن سانحه.

از مشاهدات و تأملات حزین در سفرهای گوناگون دیدار و آشنایی او با علماء، فضلا، ادبا و شعرای شهرهای گوناگون ایران است. شرح این دیدارها که غالباً همراه با شرحی کوتاه درباره این کسان است حال و هوای فرهنگی و علمی کشور را در آن دوران تصویر می‌کند. تصویر اوضاع آشفته سیاسی کشور از محاصره اصفهان و سقوط آن به دست افغان‌ها و رویدادهای مربوط به آن گرفته تا اشغال گیلان و مازندران به دست لشکریان روسیه و اشغال آذربایجان و کردستان به دست عساکر عثمانی و ظهور نادر و جنگ‌های او با شورشیان داخلی و بیرون راندن سپاهیان بیگانه و سرانجام سلطنت او و کشورگشایی او در هند نیز در ضمن این سفرها و یا براساس شنیده‌های حزین با شرح برخی جزئیات ترسیم شده است.

از نظر سبک نگارش و تأکید بر «من نویسنده»، که در وقایع نگاری و در ادب فارسی متداول نبوده، حزین راه میانه برگزیده و با خفض جناح و فروتنی از خود غالباً یا با «ضمیر سوم شخص مفرد» و یا به عنوان فقیر یاد کرده و ضمیر «من» را کمتر به کار برده است.

با آنکه اجزاء و عناصر خاطرات حزین در گوشه و کنار ادب فارسی و تاریخ نگاری متداول سابقه دارد اما گرد آوردن همه این موارد و مضامین در یک جا و تدوین آنها در یک کتاب واحد بی سابقه است و از این بابت تاریخ خاطره نگاری ایران مدیون این ابتکار حزین است.

جز این دو کتاب که به تفصیل حزین به شرح خاطرات پرداخته اند خاطرات و حسب حال های پراکنده از مورخان و علما و ادبا در دست است که دو نمونه از آنها را، که هر دو از قرن هفده یادگار مانده اند، به اختصار بررسی می کنیم: فصلی از جامع مفیدی از محمد مفید بافتی و رساله شرح صدر از ملا محسن فیض کاشانی. این دو نمونه را از این جهت برگزیده ایم که یکی شرح اوضاع دیوانی و دیگری شرح اوضاع روحانی است. اما وجه مشترک هر دوی آنها انتقاد تند بر نفس اماره و توّله و دنیاپرستی و حبّ جاه و مالِ عمال دیوانی و اهل عیاشی و سیر و سلوک آنها از دنیا به عقبی است.

ملا محمد محسن فیض کاشانی، از حکماء و عرفاء حقیقی و بی اعتنا به جیفه دنیوی و خامی ضعیفا و اقلیت های مذهبی بود، که در آن دوران در معرض قتل و هارت منتشرین ریایی قرار داشتند. وی شرح صدر را در ۵۸ سالگی در دو مقاله تدوین کرده است: «در بیان شمه ای از حقیقت حال علم و علماء» و «در شرح بعضی از احوال پریشانی خود این دار ابتلاء»^۱ فیض در مقاله نخست علماء دینی را مورد بررسی انتقادی قرار می دهد و می گوید «علماء سه طایفه اند، آنان که علم ظاهر دارند و آنان که علم باطن دارند و آنان که هم علم ظاهر دارند و هم علم باطن». اما آنان که علم ظاهر دارند و «کم باشد که از صحبت دنیا خالی باشند، بلکه دین را به دنیا بفروشند». آنان که علم باطن دارند و بس «و ایشان مانند ستاره اند که روشنایی آن از حوالی خودش تجاوز نکند». سرانجام آنان که هم علم ظاهر دارند و هم علم باطن «که مثل ایشان مثل آفتاب است که عالمی را روشنی تواند داشت و ایشانند که سزاوار راهنمایی و رهبری خلائقند. [اما آن گاه که] در صدد رهبری و پیشوایی برآیند، محل طعن اهل ظاهر می گردند و از ایشان لذیت ها می کشند و نزد ایشان به کفر و زندقه مرسوم می گردند، چرا که در این هنگام

۱. ملا محمد حسن فیض کاشانی، شرح صدر، این رساله در این مجموعه چاپ شده است: ده رساله محقق بزرگ فیض کاشانی، به اهتمام رسول جعفریان، اصفهان، ۱۳۷۱، صص ۲۷-۷۳.

ایشان را نزد عامه جاه و عزتی رو می دهد و علمای دنیا که امنای دنیا اند نمی توانند دید که دنیا که معشوق ایشان است با دیگری باشد.^۱ در ادامه سخن ملا محمد محسن فیض می پرسد: «اگر کسی گوید چرا ضد و نقیض در اهل علم بیشتر از اهل سایر حِرَف و صناعات است؟ جواب گوئیم که:

اولاً به جهت آنکه علم غذای روح است... طالب علم باید که ذات خود را از امراض روحانی و هولجس نفسانی تنقیه کند و بعد از آن متعرض تحصیل علم شود و این قوم اکثراً در اوان جهالت و خبث سریرت که نفوس ایشان مبتلا می باشد به انواع امراض نفسانی و اخلاق شیطانی، بی تنقیه سِرّ و تهذیب نفس، مشغول به تناول غذای روح که عبارت است از علم می شوند... ثانیاً بیشتر آنانی که دعوی علم و دانش می کنند از فضیلت علم عاریند، بلکه اقتصار بر علم اصطلاحات این قوم نموده اند و در نفس الامر حمالند و نزد عوام و جهال علماء اند.»^۲

ملا محمد محسن فیض در مقاله دوم به شرح بعضی از احوال خویش که مجادله با علمای ظاهر است پرداخته و به فروتنی «من نویسنده» را با «سوم شخص مفرد» آورده است. وی ابتدا تحصیلات خود را در کاشان و اصفهان و عتبات در تلمذ بزرگان حکمت و عرفان و علوم دینی شرح می دهد و آنگاه به تلمذ نزد صدرالدین شیرازی در قم «که در قبول علم باطن یگانه دهر بود. رحل اقامت می افکند» و هشت سال به ریاضت و مجاهده مشغول می شود و به «شرف مضاءهرت» ایشان سرفراز می گردد و دو سال نیز همراه ایشان به شیراز می رود و آنگاه در کاشان به تدریس و ترویج جمعه و جماعت می پردازد، تا آن که شاه صفی او را به درگاه می خواند و «تکلیف بودن در خدمت» می کند، اما:

«چون در حوالی و حواشی ایشان جمعی از علمای ظاهر بودند و بنده هنوز خام بود، مصلحت دین و دنیای خود را در آن نمی دید، چه ترویج دین با آن جماعت میسر نبود با خامی و آن آزادگی و آسودگی دنیا از دست می رفت. بنابراین از خدمت استعفا نمود. بحمدالله که به اجابت مقرون گردید.»^۳

ملا محسن فیض مدتی با «نوی بینوایی و به فراق بال و رفاه احوال» می گذرانند تا آنکه به درگاه شاه عباس ثانی احضار می شود و نفس ملکی به او نهیب می زند که:

«وظیفه تو آنست که چون در معرض سایه درخت دولتی افتاده ای که با وجود کمال عظمت و وفور حشمت به مقتضای "الملک والدین توامان" استقرار قواعد مُلک را به

۲. همان، ص ۵۷.

۱. همان، صص ۵۷-۵۵.

۳. همان، ص ۶۴.

استمرار دین منوط فرموده و اطراد امور ملت [دین و امت] را به اتساق اعمال دولت شریک‌العنان ساخته و از اینجاست که استقامت احوال مملکت و استیصال دعوی دولت بی‌سفارت‌گُرز و تیر و وساطت رمح و شمشیر به وجهی منتظم است که مزیدی بر آن متصور نیست باید که اکنون که از باریافتگان این بارگاه اعلی شده، روی توجه بدان جناب آورده... دقیقه‌ای از ترویج دین قویم و رهبری صراط مستقیم فرو نگذاری»^۱

ملا محمد محسن پس از کشاکش بسیار به درگاه شاه می‌رود و او را جمع «مکارم اخلاق مَلکی با پایه قدر مَلکی» می‌یابد، تکلیف او را به اقامه جمعه و جماعت در پایتخت دولت اجابت می‌کند اما تفتین علمای عوام را بر نمی‌تابد و پس از مدتی باز به گوشه‌گیری روی می‌آورد. فیض دستگاه روحانیت را بدین گونه شرح می‌دهد.

«بنابراین طایفه‌ای از غولان آدمی‌پیکر و قومی از جاهلان عالم‌آسا که ازاده علو و فساد در سرهای ایشان جای گرفته بود و نفوس اماره ایشان از دین حق و حقدین منسلخ گردیده... در اطفاء نورالله تا می‌توانستند می‌کوشیدند... و جمعی از ارباب عمایم که دعوی اجتهاد می‌کردند و دم از علوم شرعی می‌زدند سر حَب ریاست به درگاه دارالشفای جمعیت و صفة صفای تألف فرود نمی‌آوردند... و گروهی که از افق انسانیت به غایت دور بودند و از دین نظری در ایشان رمقی نمانده بود جمعه و جماعت را نزد عوام عار و ننگ و مکروه و حرام می‌نمودند»^۲

محمد مفید فصلی از کتاب خود را زیر عنوان «شرح شمه‌ای از احوال کثیرالاختلال سرگشته وادی ناکامی محمد مفید مؤلف کتاب افادت ایاب جامع مفیدی»^۳ به خاطرات خود اختصاص داده است. در این رساله نیز اساس حدیث نفس بر معارضه نفس مَلکی با نفس اماره و لَوّامه است. اما تفاوت حدیث نفس مفیدی با حدیث نفس ملا محمد محسن فیض در آنست که نورالهی از نوجوانی... شور تحصیل کمال در سر و درد طلب علم در دل و اخلاص نیتی در وجود فیض کرامت می‌فرماید و او را با این توشه به طلب علم می‌خواند. اما از هر سو یا عالمان ربایی روبرو می‌گردد و از شرارت وجود آنان به گوشه عزلت می‌گریزد. حال آنکه مستوفی بافق‌ی از ابتدا اسیر نفس اماره و لَوّامه می‌شود و حَب جاه و مال در وجود او شعله می‌کشد و به مقامات والای دیوانی نایل می‌شود و پس از سالیان دراز هنگامی که فرزندش را از دست می‌دهد به نهیب نفس مَلکی دل

۲. همان، صص ۶۸ - ۶۹.

۱. همان، صص ۶۶ - ۶۷.

۳. محمد مفید مستوفی بافق‌ی، به کوشش ایرج افشار، جلد سوم، تهران، کتاب‌فروشی اسدی،

۱۳۴۰، صص ۷۴۳ - ۸۱۶.

می‌بندد و در بازنگری حدیث نفس خویش فساد دستگاه دیوانی را به خوبی شرح می‌دهد و برای آن که مفزّی برای خود بیابد خود را اسیر مشیّت الهی و سرنوشت ازلی انسان می‌داند و با ردّ تفویض و اختیار از اعمال گذشته خود رفع مسئولیت می‌کند. ابتدا از ارتقاء خود به منصب استیفای موقوفات دارالعباده یزد سخن می‌گوید: «بنابر آن کمر سعی و اجتهاد بر میان بسته ابرام را شعار خود ساخت و به منزل امرا و ارکان دولت تردّد آغاز نهاد و به دانه درم و دینار مرغ دل همگی را در دام فریب آورده منصب استیفای موقوفات دارالعباده یزد را به قبضه تصرف آورد.» تا آنکه یکی از دوستان مشفق، که همان نفس ملکی است، بر او نازل می‌شود و او را نصیحت می‌دهد که:

«این منصب که در طلب آن سعی‌ها کردی و آن را دولت و جاه تصور نمودی عملی است شوم و مهمی است مذموم. چه جمعی که پیش از این در این منصب اقدام نموده و علم اقتدار افراشته بودند روزی به رفاه حال در عشرت و شادکامی نگذرانیده و شبی به فراغت خاطر بر بستر استراحت نغزوندند. بلکه از زمان ظهور فلق تا هنگام غروب شفق در گفت‌و شنود محصلان شدید الانتقام یا وظیفه‌خواران کثیرالابرام خون جگر می‌خوردند. اما می‌دانم نصیحت من در تو اثر نخواهد کرد و شره نفس و حرص مال و تمنای جاه پرده غفلت بر پیش دیده‌ات کشیده و رأی ترا ضعیف گردانیده است و با آنکه می‌دانی که ضرر این کار بی‌غایت و خطر این مهم بی‌حد و نهایت است در طلب آن سعی‌ها کردی.»^۱

آن‌گاه مستوفی بافق در توجیه عمل خویش پاسخ می‌گوید که «این مهم که من اختیار نمودم به جهت منفعت و حب مال و جاه نیست، بلکه فایده آن توفیق یافتن است که در آن حال تواند دوستان را به لطف نواختن و کار عجزه و فقرا ساختن و از آن منفعت دنیا و توشه آخرت انباشتن.» اما دوست مشفق می‌گوید «این بار عزیز به تصور فایده و همی و منفعت خیالی خود را در مهلکه انداختن و به مهم موقوفات دخیل شدن دلیل جهلست.»^۲

باقی در کشاکش میان نفس ملکی و نفس اماره است که به منصب نایب‌الوزاره یزد ارتقاء پیدا می‌کند اما حادثه مرگ پسر جوانش او را حالی به حالی می‌کند و روی به سفر می‌آورد و پس از سفر حجاز و عتبات به هند می‌رود و مقیم آنجا می‌شود و در همانجا است که جامع مفیدی را می‌نگارد.

خلاصه و نتیجه

بررسی سابقه تاریخی خاطره‌نگاری در ایران قدیم و در دوران اسلامی و مقایسه آنها با خاطره‌نگاری در فرهنگ‌ها و تمدن‌های معاصر هر یک از چند جهت آموزنده و سودمند است. یکی اینکه دست‌آوردهای خاطره‌نگاری در ایران باستان را نمایان می‌کند و نشان می‌دهد که پادشاهان هخامنشی تنها به شرح وقایع عمده تاریخی اکتفا نکردند و از خود نیز سخن گفتند و به این ترتیب تحولی بزرگ در سیر تکامل خاطره‌نگاری و به‌ویژه خاطره‌نگاری سیاسی پدید آوردند و از این بابت از مصری‌ها و آسوری‌ها پیشی گرفتند. دیگر این‌که خاطرات بجا مانده از پادشاهان هخامنشی از خاطرات هم‌تاهای یونانی آنان نیز جامع‌تر و اززنده‌تر است. این بررسی هم‌چنین نشان می‌دهد که در اوایل عهد ساسانی سنت خاطره‌نگاری شاهان بر سنگ‌نوشته‌ها از سر گرفته شد چنان‌که شاپور اول و نرسه خاطرات خود را در قرن سوم میلادی به یادگار نهادند. با آنکه خاطرات ساسانی، در مقایسه با خاطرات هخامنشی، به سبب بی‌هنایتی به خصوصیات فردی خاطره‌نگار دچار کاستی قابل ملاحظه‌ای می‌شود، اما محتوای وقایع‌نگاری هم چنان پرمایه می‌ماند و گسترش می‌یابد. به همین سبب نیز برخی از خاطره‌پژوهان غربی خاطرات شاپور اول را از نظر وقایع‌نگاری تاریخی ارزشمندتر از خاطرات اگوستوس، نخستین امپراتور روم، دانسته‌اند، که در تاریخ خاطره‌نگاری غربی برگ زرین تاریخ شمرده می‌شود. به سخن دیگر، روشن است که در آثار این دوران شرح رویدادهای تاریخی با تأکید بر «من خاطره‌نگار» و حدیث نفس و بیان سرگذشت او، که اساس خاطره‌نگاری و اتوبیوگرافی است، آمیخته شده.

در دوران اسلامی نیز، با آنکه «من نویسنده» کمتر فرصت خودنمایی و رخصت حضور می‌یابد، اما انواع خاطره‌نگاری از جمله وقایع‌نگاری درباری و سفرنامه و حدیث نفس روحانی و اعترافات و خاطرات پراکنده در ادب پارسی پدید آمده و به یادگار مانده که همانند آثار غربی در دوران پیش از عصر روشنگری است. در این دوران چند تک‌نگاری فردی در خاطره‌نگاری نیز نگاشته شده و همچنین رساله‌های کوچک و یا فصل‌هایی از آثار تاریخی و ادبی به خاطره‌نگاری اختصاص یافته و صد‌ها شاعر پارسی‌گوی بخش‌هایی از دیوان اشعار خود را ویژه توصیف خاطرات خویش کرده‌اند. با دست‌آوردهای عمده عصر روشنگری دو قرن اخیر است که دوران شکوفایی حدیث نفس و اتوبیوگرافی در غرب آغاز می‌شود و به نوبه خود بر شیوه خاطره‌نگاری در ایران نیز تأثیر می‌بخشد و به تدریج آن را به یک نوع مشخص ادبی تبدیل می‌کند که خود

موضوع مقاله «خاطرات ایرانی در دوران معاصر» در بخش بعدی این ویژه‌نامه است.

توضیحی درباره مقاله «تاریخ، خاطره، افسانه»^۱

نظر به اینکه در دو پاراگراف اساسی آن مقاله برخی اشتباهات مطبعی صورت گرفته که در یکی پنج سطر از ابتدای آن پاراگراف چاپ نشده و در مورد دوم چند اشتباه در چاپ پدید آمده تمام آن دو پاراگراف را با اصلاحات ضروری در اینجا دوباره نقل کرده و از خوانندگان علاقمند تمنی دارم به این تصحیح توجه فرمایند.

۱. پاراگراف سوم در صفحه ۱۸۱ به این صورت باید باشد:

«بدین گونه، خاطره‌نگاری نیز، که از منابع عمده تاریخ‌نگاری است، حتی اگر حواری اعترافات صاف و صادق صاحب خاطره هم باشد، تنها گوشه‌ای از حقیقت یا واقعیت زندگی او را بر ما می‌گشاید. آنچه خاطره‌نگار برای ما نقل می‌کند برداشت او از برخی تجربه‌های زندگی خویش است که ساخته و پرداخته ذهن او و متأثر از موقعیت اجتماعی و تاریخی او و حالات و روحیات وی در زمانی است که سرگذشت خود را برای ما روایت کرده است. از همین رو، ناباکف هشدار می‌دهد سرگذشتی که برای ما نقل می‌شود سه وجه دارد: آنچه راوی سرگذشت آن را می‌پردازد؛ آنچه شنونده روایت به آن شاخ و برگ می‌دهد و به صورت تازه درمی‌آورد؛ و آنچه صاحب درگذشته روایت از هر دوی آنان پنهان می‌کند.»

۲. پاراگراف اول از صفحه ۱۸۴ به این صورت باید باشد:

اما وقایع‌نگاری که به طور اخص نوع متداول تاریخ‌نگاری سیاسی در دوران اسلامی گردیده و آثار متعددی از آن به جا مانده است، از منابع و مأخذ اصلی شناخت ادوار مختلف تاریخ این دوران به شمار می‌آیند. این نوع وقایع‌نگاری از قرن پنجم به قلم دبیران و عمال درباری متداول گردیده و تا اوایل قرن کنونی تداوم یافته است. نکته جالب این است که وقایع‌نگاری در قرن پنجم با دو اثر بی‌نظیر از بیهقی و بیرونی آغاز می‌شود که در آنها نویسندگان برجسته هم حضور فعال دارند و هم رویدادها را با امانت و درستی می‌نگارند. این پیشگامی پرارزش متأسفانه در تاریخ‌نگاری و وقایع‌نگاری متداول آن دوران دنبال نمی‌شود و وقایع‌نگاری به شرح اخبار رسمی در باب اقدامات و فعالیت‌های سلاطین و پادشاهان و امیران و وزیران تبدیل می‌شود و وقایع‌نگار نیز غالباً خود را در پشت وقایع پنهان می‌کند و وجود خود را نمی‌نمایاند. مجموعه این آثار شامل

چند کتاب پر اهمیت از دوره مغول و تیموری تا عصر قاجاریه است، همچون تاریخ جهانگشای جوینی و جامع التواریخ رشیدی، و تاریخ و صاف، و ظفرنامه شامی و ذیل جامع التواریخ از حافظ ابرو و نیز آثار معروف دوره صفوی همچون عالم‌آرای شاه اسماعیل و احسن التواریخ، حسن روملو و تاریخ عالم‌آرای عباسی اثر اسکندریبیک ترکمان. از عصر نادری و زندیه به خصوص قاجاریه نیز مجموعه‌ای از وقایع‌نگاری در دست است. از جمله آثاری که زیر نظر میرزا حسن خان اعتمادالسلطنه تألیف شده است مانند تاریخ منتظم ناصری و مرآت البلدان ناصری و نیز جلد آخر ناسخ التواریخ تألیف محمد تقی خان لسان‌الملک سپهر و فارسنامه ناصری از میرزا حسن فسائی. (برای تفصیل نگاه کنید به مقاله «سابقه خاطره‌نگاری در ایران».)

منتشر شد :

یادنامه امام موسی صدر

جلد اول و دوم

بکوشش :

سید هادی خسروشاهی

مؤسسه فرهنگی تحقیقاتی امام موسی صدر - تهران - خیابان دکتر شریعتی

اول میرداماد - قبل از میدان مادر - ضلع شمالی - پلاک ۲۵ - طبقه دوم

تلفن ۸-۲۲۹۰۳۰۰۷